

حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل

نگارنده: دکتر سیدحسین حسینی^۱

چکیده

بیش از چند دهه که از پیدایش منشور ملل متحد و به رسمیت شناختن اصل حق تعیین سرنوشت در این منشور می‌گذرد، مفهوم این اصل دچار تحولاتی گردیده، قلمرو شمول آن توسعه یافته و درباره نحوه اعمال آن نیز برداشت‌های تازه‌یی پدیدار شده است.

اصل تعیین سرنوشت به‌ویژه پس از تحولات دهه ۱۹۹۰م. وارد دوران نوینی گردیده است. در این عصر، دیگر نمی‌توان اهمیت بنیادین و پایه‌یی اصل حق تعیین سرنوشت را انکار و در برابر آن ایستادگی نمود. این پژوهش با شیوه توصیفی-تحلیلی و نوع کتابخانه‌یی تنظیم گردیده است که حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل به گونه همه‌جانبه آن بررسی شد. نتایج آن نشان می‌دهد که مردود دانستن حق تعیین سرنوشت، به علت ترس از به‌هم‌ریختن نظم بین‌المللی و بروز آشوب و هرج و مرج می‌باشد.

واژه‌گان کلیدی: حق تعیین سرنوشت، تحول، حقوق بین‌الملل، تجزیه‌طلبی و اسناد بین‌المللی.

مقدمه

اصل حق تعیین سرنوشت یکی از اصول پایه حقوق بین‌الملل معاصر است. این اصل در ماده یکم منشور و در زمره اهداف و مقاصد ملل متحد ذکر شده؛ منشور از حق تعیین سرنوشت به عنوان یکی از مبانی و پایه‌های روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز بین دولت‌ها و ملت‌ها یاد کرده است. موقعیت حقوقی این اصل تا مدت‌ها محل تردید بود. آیا اصل تعیین سرنوشت اصل سیاسی بود یا یک اصل حقوقی، تدوین میثاقین پاسخی برای این پرسش فراهم کرد.

پایان جنگ سرد، همان‌طور که بسیاری از اصول حقوق بین‌الملل را تحت تأثیر تحولات جدید و بی‌سابقه‌یی قرارداد، بر اصل تعیین سرنوشت نیز تأثیر چشم‌گیری داشت. توجه روزافزون به مسأله دموکراسی،

^۱ استاد فاکولته حقوق و علوم سیاسی پوهنتون غالب - هرات

ارزش‌های حکومت دموکراتیک و حقوق بشر از یک سو و حقوق اقلیت‌ها از سوی دیگر، دامنه مفهومی این اصل را غنی کرد و به آن استحکام بخشید. اکنون مرکز ثقل پرسش در خصوص اصل تعیین سرنوشت تغییر کرده است؛ اگر قبلاً بر سر تعیین مفهوم «Self» اختلاف نظر وجود داشت، اکنون این سوال مطرح است که «مردم» - با توجه به معانی مختلفی که در موقعیت‌های مختلف بر آن بار می‌شود - بر اساس حق تعیین سرنوشتش تا چه حد و در چه حوزه‌هایی می‌تواند برای خود تعیین‌کننده باشد؟

افزون بر این، موضوعی که در مورد اصل حق تعیین سرنوشت اهمیتی اساسی دارد، چگونگی اعمال اصل یادشده است. اصل حق تعیین سرنوشت باید به گونه‌ای اعمال گردد که تا آن‌جا که امکان دارد حاکمیت دولت‌ها به چالش کشیده نشود. اعمال این اصل هم‌چنین بایستی با لحاظ گردیدن سایر موازین سنتی و نیرومند حقوق بین‌الملل همانند عدم مداخله دولت‌ها در امور داخلی یک‌دیگر باشد. هم‌چنین تأمین اصل تعیین سرنوشت باید به پیشبرد احترام به حقوق بشر و تقویت صلح و امنیت کمک نماید.

اهمیت این پژوهش از این حیث است که استناد به اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها و صلاحیت انحصاری حاکمیت دولت‌ها برای گریز از اصل حق تعیین سرنوشت امکان‌پذیر نیست.

سخن نهایی این پژوهش توصیفی - تحلیلی و نوع کتابخانه‌ای این است که چون عصر استعمارزدایی پایان گرفته و تجزیه‌طلبی و کوچک‌شدن دولت‌ها نیز پیامدهای ناگواری برای صلح و امنیت بین‌المللی و وضعیت حقوق بشر داشته است؛ اعمال اصل حق تعیین سرنوشت نباید به هدف و مجوز جدایی‌خواهی و تجزیه و حتی تضعیف وحدت یک کشور باشد.

گفتار اول: مفهوم تحول اصل حق تعیین سرنوشت و ابعاد آن

تاکنون تعریف دقیق و مشخصی از حق تعیین سرنوشت ارائه نشده است. برای رسیدن به درک روشن از مفهوم حق تعیین سرنوشت، بیش‌تر بر ویژه‌گی‌های اساسی این حق اشاره می‌گردد. در وهله اول حق تعیین سرنوشت یک حق جمعی قلم‌داد گردیده است (Franck, Higging and athors; ۲۰۱۴: Tamilnation.org)

گرچه جنبه‌هایی از این حق به‌ویژه جنبه‌های داخلی آن و مواردی که در پیوند با ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی قرار دارند (مرکز مطالعات حقوق بشر؛ ۱۳۸۲: ۲۷) از ویژگی یک حق فردی برخوردار هستند که هر کس به‌تنهایی می‌تواند از آن بهره‌مند گردد؛ ولی به‌طور کلی باید گفت که حق تعیین سرنوشت ویژگی حق جمعی را دارد؛ بدین معنا که حق تعیین سرنوشت بیش‌تر به‌عنوان حق مردم مورد تأکید قرار گرفته و نه حق هر فرد، در مواد ۵۵ و ۱ منشور ملل متحد (شبرنگ؛ ۱۳۸۲: ۶۵، ۹۰) و در ماده ۱ مشترک میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز بر حق ملت‌ها بر تعیین سرنوشت‌شان تأکید شده است.

دیگر ویژه‌گی مهم حق تعیین سرنوشت، ارتباط نزدیک این حق با خواست واقعی مردم است که بایستی به‌طور آزادانه بیان شود؛ بدین ترتیب که حق تعیین سرنوشت متعلق به همه مردم یک جامعه دانسته شده و آن‌ها این حق را باید به دور از هرگونه فشار و در یک فضای آزاد اعمال نمایند؛ با این‌وجود چنین حقی نیز

باید در کنار سایر اصول حقوق بین الملل اعمال شود؛ بنابراین اعمال حق تعیین سرنوشت بایستی با رعایت اهداف حقوق بین الملل همچون حفظ صلح و امنیت بین الملل و نیز توجه به اصول شناخته شده‌ی همانند اصل تمامیت ارضی لحاظ گردد. با توجه به موارد یادشده می‌توان تعریف ذیل را از حق تعیین سرنوشت ارائه داد: «هر اجتماع انسانی که خود را به صورت یک مجموعه شناسایی کرده و دارای درجاتی از خودآگاهی جمعی است، حق دارد مورد شناسایی قرار گرفته و آینده‌اش را خودش انتخاب کند و خواست سیاسی‌اش را در چهارچوب دولتی که در آن زندگی می‌کند به روشی دموکراتیک بیان نماید» (franck; op.cit; ۱۲: ۲۰۱۴)

در تعریف بالا، یک نکتهٔ ابهام‌آمیز وجود دارد و آن مفهوم هر اجتماع انسانی است به نظر می‌رسد بر مبنای تعریفی که ارائه شد، مفهوم اجتماع انسانی می‌تواند به هر گروه از افراد اطلاق گردد که خود را در چارچوب یک هویت مشخص شناسایی کرده‌اند. در بیش از چند دهه که از تصویب منشور ملل متحد می‌گذرد، برداشت از مفهوم مردمی که صاحب حق تعیین سرنوشت هستند، دچار تغییراتی نیز شده؛ ولی در اینجا باید به موارد گوناگونی که در پیوند با حق تعیین سرنوشت قرار دارد، اشاره کرد؛ به بیانی دیگر حق تعیین سرنوشت بسته به شرایط مردمی که می‌خواهند از این حق استفاده نمایند، دارای ابعاد مختلفی است. در مجموع می‌توان گفت که پنج جنبه از حق تعیین سرنوشت از دیدگاه حقوق بین الملل قابل شناسایی هستند. این پنج جنبه عبارت‌اند از:

۱. حق مردم یک دولت به داشتن استقلال و عدم مداخلهٔ دولت‌های دیگر در امور دولت آن‌ها. این حق در پیوند با اصول حاکمیت دولت‌ها، تمامیت ارضی و عدم مداخله در امور داخلی دولت‌های دیگر قرار دارد و نتیجهٔ آن عدم مشروعیت هر نوع سلطهٔ خارجی بر مردم یک دولت مستقل است.
۲. حق مردم یک مستعمره که به وسیلهٔ نیروی خارجی اداره می‌گردد، برای استقلال و پایان سلطهٔ استعماری و کسب استقلال.
۳. حق مردم برای انتخاب دولتی که می‌خواهند در آن زندگی نمایند. این حق در واقع به معنای حق انتخاب دولت متبوع یک گروه جمعیتی است و در باره اقلیت‌های قومی، نژادی و ملی می‌تواند به صورت تقاضای خودمختاری بیان شود، گرچه در رهیافت نوین نسبت به حق تعیین سرنوشت چنین تقاضایی کم‌اعتبار شده است. تناقض این موضوع با سایر اصول حقوق بین الملل به این نتیجه انجامیده که تنها در صورت خواست مشترک دولت متبوع و اقلیت قومی موضوع خودمختاری می‌تواند تحقق یابد. البته حق مردم برای انتخاب دولت متبوع‌شان تنها به موضوع اقلیت‌های قومی اختصاص ندارد؛ بلکه دربارهٔ انتخاب دولت متبوع مردم سرزمینی که از استعمار خارج می‌گردند نیز صادق است.
۴. نوع دیگری از حقوق تعیین سرنوشت به معنای حق مردم یک سرزمین برای انتخاب نوع نظام سیاسی مطلوب‌شان است.

۵. جنبه دیگری از حق تعیین سرنوشت همان بعدی است که در ماده ۲۵ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مورد تأکید قرار گرفته است و آن به معنای حق مشارکت دایمی و مستمر و آزادانه و برابر مردم در اداره امور دولت متبوع‌شان است (Suksi; ۱۹۹۸: ۸).

پنج مورد یادشده در مورد حق تعیین سرنوشت به دو نوع تقسیم می‌شود. یک نوع مربوط به جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت و نوع دیگر مربوط به جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت است. موارد ۲ و ۱ در باره جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت هستند و موارد ۵ و ۴ در پیوند با جنبه داخلی این حق قرار دارند. مورد ۳ جنبه بینابینی دارد و می‌توان آن را هم در ارتباط با جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت و هم در پیوند با جنبه داخلی این حق دانست (همانجا).

در مجموع هر پنج جنبه حق تعیین سرنوشت از سه ویژگی: سیاسی، حقوقی و اقتصادی برخوردارند. اصل حق تعیین سرنوشت سابقه‌ی دیرینه به‌عنوان یک اصل سیاسی دارد. این اصل که دیرپایی آن حتی به بیش از چهار سده می‌رسد، از آغاز سده بیستم به‌عنوان یک اصل سیاسی مطرح شد و حتی پس از جنگ جهانی اول استناد به اصل یادشده به پیدایش کشورهای جدیدی انجامید (www.tamination.org: ۲۰۱۴). با این وجود اصل حق تعیین سرنوشت فاقد جای‌گاه حقوقی بود و از دیدگاه حقوق بین‌الملل مورد شناسایی قرار نگرفت تا آن‌که در سال ۱۹۴۵ در بند ۲ ماده ۱ منشور ملل متحد اصل حق تعیین سرنوشت مورد تأکید قرار گرفت (شبرنگ؛ ۱۳۸۲: ۸)؛ با این‌که به این اصل در منشور ملل متحد اشاره گردید؛ ولی بازهم اصل یادشده بیش‌تر واجد ویژگی سیاسی بود تا حقوقی؛ اما تحولات دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۵۰ به شناسایی اصل حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل کمک کرد و سرانجام پس از تدوین و تصویب میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود که دیگر جای‌گاه اصل حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یک قاعده حقوق بین‌الملل غیرقابل انکار گردید (Cassese, ۱۹۹۶: ۳۷)؛ اما در این‌که این اصل در ردیف کدام‌یک از قواعد حقوق بین‌الملل قرار دارد، تردید وجود داشته است. در سال ۱۹۶۶ کمیسیون حقوق بین‌الملل با توجه به مفاد منشور ملل متحد، دو میثاق و اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و مردمان مستعمرات مصوب سال ۱۹۶۰ و چندین قطع‌نامه سازمان ملل متحد هم‌چون قطع‌نامه‌های ۱۵۱۴ و ۱۸۰۳ ابراز می‌دارد که اصل حق تعیین سرنوشت از جمله قواعد آمره حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌آید. برخی از صاحب‌نظران حقوق بین‌الملل نیز حق تعیین سرنوشت را در زمره قواعد آمره قلمداد کرده‌اند (ضیایی بیگدلی؛ ۱۳۸۴: ۱۶۷).

با این وجود در حال حاضر می‌توان گفت که موضوع قاعده آمره بودن اصل حق تعیین سرنوشت منتفی گردیده و باید این اصل را از جمله تعهدات عام الشمول "Erga Omnes" دانست (Cassese, 1996: 34). دیوان دادگستری بین‌المللی در آرای گوناگونی از جمله در رأی مربوط به تیمور شرقی در سال ۱۹۹۵، اصل حق تعیین سرنوشت را دارای ویژه‌گی "Erga Omnes" قلمداد کرده است (ICJ Reports, 1995, 24). در سال ۲۰۰۴ نیز در رأی مشورتی دیوان دادگستری بین‌المللی در مورد موضوع دیوار حائل در سرزمین‌های فلسطینی تأکید شده است که حق تعیین سرنوشت به‌عنوان یک حق

“Erga Omnes” شناسایی می‌گردد. با توجه به موارد یادشده بایستی حق تعیین سرنوشت را دارای ویژه‌گی “Erga Omnes” دانست (ICJ Reports, 2004, 88, 155)؛ بدین معنا که این حق از الزام‌آوری قواعد آمره برخوردار نیست؛ ولی ازجمله اصول اساسی حقوق بین‌الملل معاصر است که همه دولت‌ها برای رعایت آن در برابر کل جامعه بین‌المللی متعهد هستند. حق تعیین سرنوشت افزون بر ویژه‌گی سیاسی و حقوقی از ویژه‌گی اقتصادی نیز برخوردار است. بند ۲ از ماده ۱ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی بر این ویژه‌گی حق تعیین سرنوشت تصریح دارد. در این بند بیان شده است:

«کلیه ملل می‌توانند برای نیل به هدف‌های خود در منابع و ثروت‌های طبیعی خود بدون اخلال با الزامات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی مبتنی بر منافع مشترک و حقوق بین‌الملل آزادانه هرگونه تصرفی بنمایند. در هیچ مورد نمی‌توان ملتی را از وسایل معاش خود محروم کرد» (مرکز مطالعات حقوق بشر؛ ۱۳۸۲: ۱۴-۱۶).

در تفسیر این بند، کمیته حقوق بشر ابراز می‌دارد:

«بند ۲ ماده ۱ میثاق بعد خاصی از مفهوم اقتصادی تعیین سرنوشت را بیان می‌دارد که همان حق مرم برای استخراج و استفاده از منابع طبیعی در جهت نیل به اهداف خودشان است، بدون این‌که به اصول و تعهدات ناشی از همکاری اقتصادی بین‌المللی آسیب برسانند. این حق، وظایف هم‌سطح و یکسان برای همه دولت‌ها و جامعه بین‌المللی در بردارد، دولت‌ها باید هر عامل یا هر مشکلی که بهره‌برداری آزادانه از ثروت و منابع طبیعی‌شان را با مشکل مواجه می‌کند و مغایر این بند ماده ۱ است و نیز میزان تأثیری را که این عوامل یا مشکلات بر بهره‌مندی و برخورداری از سایر حقوق مقرر در میثاق دارد مشخص کنند» (Cassese, ۱۹۹۶: ۵۵).

گفتار دوم: تغییر و تصدیق اصل تعیین سرنوشت

هر نام حقوقی با محیط اجتماعی خود پیوندی ناگسستنی دارد؛ به همین دلیل هر قاعده حقوقی را باید با توجه به محیطی که در آن به وجود آمده و رشد کرده است مورد توجه قرارداد. هر اجتماعی زمانی از نظم و ثبات برخوردار است که قواعد متناسب با واقعیات داشته باشد در غیر این صورت ستون‌های نظم آن درهم می‌شکند و در ورطه آشوب فرو می‌رود؛ اما از آنجا که این واقعیات اجتماعی پدیده‌های ثابتی نیستند، در اثر تحولات اجتماعی دگرگون می‌شوند و یا از میان می‌روند، قانون یا نظم اجتماعی موجود هم باید به تناسب آن تحولات تغییر کند و یا جای خود را به قانون یا نظامی دیگر بدهد؛ بنابراین هماهنگی قواعد حقوقی با اوضاع و احوال اجتماعی باید فرض بنیادین هر نظام حقوق باشد (فلسفی؛ ۱۳۷۰: ۹۷).

حقوق بین‌الملل نیز باید به تبع پویایی جامعه بین‌المللی، به‌سان هر نظام حقوقی دیگر به تناسب اوضاع و احوال اجتماعی زمان تغییر یابد و خود را با واقعیات اجتماعی زمان وفق دهد تا بتواند از عهده تنظیم روابط بین‌الملل برآید و در نتیجه نظم را جایگزین زور و هرج و مرج نماید؛ چراکه روابط بین دولت‌ها در حال تغییر و تحول است؛ بنابراین اصول و قواعد حاکم بر آن هم ثابت نمی‌ماند و دچار تحول می‌شود؛ مثلاً حقوق

بین الملل کلاسیک با به وجود آمدن منشور ملل متحد که مقررات جدیدی را به ارمغان آورد دچار تحول شد (همان: ۱۱۴).

اولین گروهی که اصل مزبور را مورد استناد قرارداد سرزمین‌های غیرخودمختار و یا تحت قیمومت بود به نحوی که منشور ملل متحد در فصل یازدهم و دوازدهم به آن استناد نموده است. از سرزمین‌های تحت قیمومیت می‌توان حضور افریقای جنوبی در نامیبیا را مثال زد و از سرزمین‌های غیر خودمختار صحرای غربی را مثال آورد.

دومین مورد را می‌توان در زمینه «جنایت بین‌المللی» یادآور شد که کمیسیون حقوق بین‌الملل ضمن تعریفی که از جنایت بین‌المللی در بند ۲ ماده ۱۹ «طرح پیش‌نویس مواد مربوط به مسئولیت دولت» ارائه می‌دهد، مواردی را به عنوان مصادیقی از جنایت بین‌المللی در بند ۳ همان ماده برشمرده است. قسمت (ج) بند سوم نقض جدی و شدید تکلیف بین‌المللی در مقیاس وسیع آن برای نوع بشر دارای اهمیت اساسی است؛ مانند الزامات منع برده‌داری، کشتار جمعی و آپارتاید را یک جنایت بین‌المللی تلقی می‌کند.

بارزترین نمونه‌های وجود رژیم‌های تبعیض نژادی، افریقای جنوبی و رودزیای جنوبی می‌باشند که الزاماً سلطه استعماری از خارج تلقی نشده است؛ بلکه به لحاظ تحمیل رژیم تبعیض نژادی از داخل، مسأله نقض حق تعیین سرنوشت مطرح گردیده و موجب مداخله بین‌المللی شده است. رودزیای که در سال ۱۹۶۵ به وسیله یک دولت اقلیت سفیدپوست به طور یک‌جانبه اعلام استقلال نمود و تنها افریقای جنوبی و پرتغال قبل از انقلاب ۱۹۷۴ آن را مورد شناسایی قرار داده بود، شورای امنیت طی قطعنامه‌های ۲۱۶ و ۲۱۷ در سال ۱۹۶۵ به دلیل تبعیض نژادی این رژیم از شناسایی و ارائه تجهیزات نظامی خودداری نماید. در خصوص افریقای جنوبی شورای امنیت با صدور قطعنامه‌های شماره ۳۹۲ «۱۹۷۶» و ۴۱۸ «۱۹۷۷» تحریم‌های اقتصادی تحت فصل هفتم علیه افریقای جنوبی وضع نمود.

استاد دکتر فلسفی در این باره می‌فرماید:

«با آن که در هر دو مورد امکان داشت موازنه‌های موجود در افریقا درهم بریزد و در نتیجه صلح منطقه به مخاطره بیفتد، آن‌طور که از مفهوم و منطق قطعنامه‌های شورای امنیت برمی‌آید، این شورا بیش‌تر نگران نقض اصول اساسی منشور و خصوصاً اصول مرتبط با حقوق بشر و حق مردم در تعیین سرنوشت بوده است تا درهم ریختن صلح منطقه» (سیفی؛ ۱۳۷۴: ۲۳۶)؛ بنابراین چنین بیان می‌شود که اعمال سیستماتیک تبعیض نژادی یکی از مواردی است که حق تعیین سرنوشت است. هرچند از بیرون سلطه‌ی اعمال نشده است (همان: ۲۴۷).

سومین مورد، اعمال سلطه بیگانه و اشغال قهرآمیز توسط سلطه بیگانه است. باید یادآور شد تحمیل رژیم‌های دست‌نشانده بر یک کشور از طریق کاربرد غیرقانونی زور از خارج نیز دارای حکم مشابهی است. مثلاً شورای امنیت سازمان ملل متحد طی قطعنامه شماره ۶۶۱ خود در ۶ اوت ۱۹۹۰ رژیم دست‌نشانده عراق در کویت که پس از اشغال نظامی کویت توسط عراق استقرار یافته بود، غیرقانونی دانست و از کلیه کشورها مؤکداً خواست که از شناسایی آن خودداری کند (همان: ۲۴۸).

و یا در سال ۱۹۳۱ جاپان به چین منچوری حمله کرد و آن را به اشغال خویش درآورد متعاقب آن وزیرخارجۀ وقت امریکا جناب آقای «استیمسون» اعلام داشت که این تهاجم غیرقانونی شناسایی نخواهد شد؛ زیرا با پیمان «پاریس مورخ ۱۹۲۸ بریان کلوگ» که استفاده از جنگ را به عنوان یک ابزار سیاست ملی منع کرده بود، مغایرت دارد. چندی بعد قطعنامه‌یی در مجمع عمومی به تصویب رسید که اعضای جامعه هیچ وضعیت، معاهده یا موافقت‌نامه‌یی که منتج از وسایل مغایر میثاق جامعه ملل یا پیمان پاریس باشد، شناسایی نکنند.

دیوان بین‌المللی دادگستری در دو رأی خویش (۱) حضور افریقای جنوبی در نامیبیا و (۲) در رأی مربوط به صحرای غربی در هر دو به اصل تعیین سرنوشت و رعایت حاکمیت تأکید می‌کند؛ چون رأی مشورتی است دیوان نمی‌تواند حکم صادر کند دیوان عمل دولت را صحیح یا غلط «یعنی مطابق حقوق بین‌الملل هست یا نیست» اعلام می‌کند.

در رأی مشورتی که شورای امنیت از دیوان مطالبه نموده بود دیوان عمل دولت افریقای جنوبی از نقض مقررات بین‌المللی و نقض حاکمیت به عنوان یکی از اصول منشور ملل متحد و نقض اصل تعیین سرنوشت یکی از اهداف ملل متحد بیان نمود؛ افریقای جنوبی با حضورش حقوق بین‌الملل عام یا روح منشور را نقض نموده است.

مجمع عمومی طی قطعنامهٔ XXIX ۳۲۹۲ از دیوان دادگستری خواست تا در مورد سؤالات زیر نظر مشورتی خود را ارائه نماید که:

۱. آیا سرزمین صحرای غربی در زمان مستعمره شدنش توسط اسپانیا سرزمینی بود که متعلق به هیچ‌کس نبود؟ «یعنی آیا یک سرزمینی بدون صاحب» خوب حال اگر پاسخ دیوان در این رابطه منفی باشد این سؤال مطرح می‌شود.

۲. چه پیوندهای حقوقی میان این سرزمین و پادشاهی مراکش و واحد موریتانی وجود داشت. دیوان در آن رأی به سؤال اول پاسخ می‌دهد که صحرای غربی از اول وجود داشته و سرزمین بلاصاحب نبوده است و به سؤال دوم پاسخ می‌دهد که صحرای غربی پیوند تاریخی ... با مراکش داشته است. این پاسخ مورد انتقاد عده‌یی قرار گرفت.

روشن است که اصل تعیین سرنوشت ملتها عمدتاً در ارتباط و در جریان استعمارزدایی و سرزمین‌های فاقد حاکمیت تکامل پیدا کرده است؛ از سوی دیگر، تعاریف ارائه‌شده از اصل تعیین سرنوشت ملتها، تعاریفی عام و کلی است؛ بنابراین با توجه به پایان استعمارزدایی و نادر بودن سرزمین‌های فاقد حاکمیت، این سؤال مطرح گردیده است که آیا کاربرد اصل تعیین سرنوشت نیز در حقوق بین‌الملل پایان یافته است و یا این که باید با توجه به وسعت و عام بودن مفهوم اصل تعیین سرنوشت، قلمروهای جدیدی را که اصل تعیین سرنوشت می‌تواند در آن مورد استناد قرارگیرد، بازشناخت.

مجموع تحولات فکری و عملی چنددههٔ گذشته که در ارتباط با اصل تعیین سرنوشت ملتها و حق مشارکت عمومی اتفاق افتاده منجر به پذیرش اصولی حق تعیین سرنوشت داخلی و یا حق مشارکت عمومی

در تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی یک کشور توسط همه افراد آن بدون در نظر گرفتن تفاوت‌ها از حیث نژاد، عقیده و رنگ شده است. مطابق این اصل اگر کل یا بخش مشخصی از یک جامعه کلاً و به طور سیستماتیک از داشتن سهم واقعی در زندگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه محروم گردد، اصل تعیین سرنوشت می‌تواند به عنوان راه‌حل مناسبی مورد استناد قرار گیرد. در اینجا مفهوم حق تعیین سرنوشت به مفهوم دموکراسی نزدیک می‌شود.

منشور ملل متحد تنها حاوی اشارات کلی در مورد حقوق بشر است و به جزئیات نپرداخته است؛ لیکن تصریح قوی‌تری در این مورد در اسنادی که متعاقب منشور و بعضاً در راستای اجرای اهداف منشور در زمینه حقوق بشر به وجود آمده‌اند، مشاهده می‌شود.

بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر بیان می‌کند که:

«اساس و منشأ حکومت اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت می‌پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه‌یی نظیر آن انجام گیرد که آزادی را تأمین نماید.»

ملاحظه می‌شود که مبانی اصل مشارکت عمومی، در اعلامیه جهانی حقوق بشر با صراحت بیش‌تری بیان شده است. هرچند که اعلامیه جهانی حقوق بشر سندی الزام‌آور از نظر حقوق بین‌الملل نیست، بسیاری معتقدند که در پرتو تحولات بعدی، اصول مندرج در این اعلامیه شکل قواعد عرفی بین‌المللی را یافته‌اند. گفتنی است، مفهومی مشابه بند ۳ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر، در ماده ۲۵ میثاق حقوق مدنی و سیاسی بیان گردیده و به نوبه خود علاوه بر ایجاد تعهد الزام‌آور برای طرف‌های میثاق، روبه بین‌المللی را نیز از حیث تکامل اصل مشارکت عمومی تقویت نموده است. میثاق حقوق مدنی و سیاسی به عنوان معاهده‌یی که بیش از صد کشور در آن عضو هستند، نه تنها از حیث ایجاد تعهد، معاهده‌یی حایز اهمیت است؛ بلکه از حیث شکل‌گیری رویه کشورهای نیز می‌تواند راه‌گشا باشد. ماده ۲۵ میثاق مزبور تصریح می‌کند:

«همه شهروندان حق دارند آزادانه در اداره امور عمومی مستقیماً یا از طریق نمایندگان منتخب خود مشارکت نمایند. همه شهروندان حق دارند در انتخابات ادواری عمومی و واقعی بارأی مخفی شرکت جویند.»

اصولی که مبین حق مشارکت عمومی هستند در دیگر کنوانسیون‌های منطقه‌یی و تخصصی حقوق بشر مورد پذیرش قرار گرفته‌اند. از این دست می‌توان به ماده ۲۳ «کنوانسیون امریکایی حقوق بشر» اشاره کرد. از سوی دیگر عناصر تشکیل‌دهنده حق مشارکت عمومی در کنوانسیون‌های تخصصی حقوق بشر، نظیر کنوانسیون‌های تنظیمی توسط سازمان بین‌المللی کار، یا کنوانسیون ممنوعیت تبعیض نژادی (International Convention on the Elimination of all Forms of Racial Discrimination) ۱۹۶۶، ۵، ILM، ۱۹۶۶، p. ۳۵۲ مورد توجه و تصریح واقع شده‌اند؛ به‌طوری که از مجموع این اسناد می‌توان نتیجه‌گیری نمود که اصل مشارکت عمومی در کلیت آن مورد پذیرش بین‌المللی قرار گرفته است (Hannumy; ۱۹۸۹: ۱۰۵). البته، علی‌رغم شناسایی کلی حق مشارکت عمومی در اسناد و متون متعدد حقوق بین‌المللی، حدود و ثغور دقیق این اصل و ضمانت اجرای آن

هنوز در هاله‌یی از ابهام قرار دارد؛ به بیان دیگر اسناد بین‌المللی در شکلی آرمانی از کشورها می‌خواهند که اقدامات لازم را در جهت تأمین اصل مشارکت عمومی به عمل آورند؛ لیکن مشخص نیست که در صورت عدم رعایت این اصل توسط یک کشور خاص چه اقداماتی توسط جامعه بین‌المللی می‌تواند صورت گیرد؛ البته در مهر و موم‌های اخیر مجامع ناظر بر حقوق بشر در این زمینه به فعالیت خود افزوده‌اند. با توجه به این که افکار عمومی یکی از سازوکارهای ضمانت حقوق بشر است، گزارش‌های مجامع حقوقی ناظر بر حقوق بشر در زمینه موارد نقض حقوق بشر می‌تواند تأثیرگذار باشد. لازم به توضیح است که در سال ۱۹۸۳ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از دبیر کل درخواست نمود که مطالعه تحلیلی و جامع را در مورد «حق مشارکت عمومی در اداره جامعه در اشکال مختلف آن» به عنوان رکن مهمی در توسعه و تحقق بخشیدن به حقوق بشر انجام دهد. گزارش این مطالعه در سال ۱۹۸۵ تسلیم کمیسیون شد که در آن، جزئیات حق مشارکت عمومی مشروحاً مورد بحث قرار گرفته است. این گزارش نتیجه‌گیری می‌کند که:

«به نظر نمی‌رسد که حق مشارکت در اداره جامعه در ابعاد وسیع خود تحت اسناد الزام‌آور بین‌المللی در حقوق بین‌المللی استقرار یافته باشد؛ از سوی دیگر، تعدادی از متون و اسناد حقوقی با درجات مختلف از حیث آثار و اهمیت حقوقی وجود دارند که در آن‌ها عناصری از این حق مورد تصریح واقع شده است. بعضی از این متون تا حد زیادی جامع و همه‌جانبه‌اند» (United Nations; ۱۹۸۴: ۳۶).

گزارش دبیر کل تأکید می‌کند که از میان عناصر حق مشارکت عمومی که در سطح بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته‌اند، حق برخورداری از تعلیم و تربیت، حق مشارکت در اداره امور فرهنگی، حقوق اقلیت‌ها، حقوق سندیکایی، حقوق خانواده، حق تجمعات صلح‌آمیز، حق آزادی عقیده و بیان و اطلاعات قابل توجه‌اند.

حق مشارکت عمومی از ارکان حق توسعه نیز شناخته شده است. قطعنامه ۱۹۸۶ مجمع عمومی تحت عنوان «اعلامیه راجع به حق توسعه» (۱۹۸۶; Declaration and the Right to Development) تصریح می‌کند:

«برنامه‌های توسعه ملی باید بر اساس مشارکت آزاد و واقعی همه افراد جامعه صورت پذیرد. کشورها باید مشارکت همه‌جانبه را به عنوان رکن مهمی در تحقق بخشیدن به حقوق بشر تشویق نمایند».

به نظر می‌رسد در این مورد مجمع عمومی از شورای امنیت قاطع‌تر بوده است. در قضیه اشغال مداوم سرزمین‌های فلسطین توسط اسرائیل و ساخت دیوار حائل، مجمع عمومی سازمان ملل متحد با استناد به قطعنامه ۳۷۵ (قطعنامه اتحاد برای صلح) و به جای شورای امنیت که بر اثر وتوی ایالات متحده آمریکا از حرکت بازمانده بود، اعلام کرد که اقدامات اسرائیل با (حق مردم در تعیین سرنوشت) در تعارض است.

در ۲۰۰۳ پس از بحرانی که ایالات متحد آمریکا و متحدانش در عراق به وجود آوردند، شورای امنیت ضمن توجه به اوضاع و احوال رو به بهبود این کشور از هم‌گسیخته، در چند قطعنامه پی در پی اعلام کرد که وضعیت عراق همچنان صلح و امنیت بین‌المللی را تهدید می‌کند. در این قطعنامه‌ها شورا آشکارا ابراز امیدواری کرده است که مردم عراق بتوانند آزادانه سرنوشت سیاسی خود را تعیین کنند. چنین احساسی خود

دلالت بران دارد که اعتقاد این شورا در چنان اوقاتی آن بوده است که احترام به «حق مردم (عراق) در تعیین سرنوشت» تنها راه حل مؤثر این بحران است (فلسفی؛ ۱۳۹۰: ۲۳۸).

گفتار سوم: ممنوعیت جدایی خواهی و تجزیه طلبی

از هنگام تصویب منشور ملل متحد و پس از به رسمیت شناخته شدن اصل حق تعیین سرنوشت بر این موضوع تأکید گردیده است که اصل یادشده باید با رعایت تمامیت ارضی کشورها صورت بگیرد (Franck, 2014: 7).

موضوع احترام به تمامیت ارضی دولت‌ها با حق مردم سرزمینی‌های اشغالی و مستعمره برای استقلال تفاوت دارد؛ زیرا رهایی سرزمین مستعمره یا اشغالی از تسلط دولت استعماری و یا اشغال گر بر تمامیت ارضی دولتی آسیب وارد نمی‌کند.

هیچ متن رسمی یا رویه‌یی وجود ندارد که میان حق تعیین سرنوشت با جدایی رابطه برقرار کند یا یکی را منبعث از دیگری بداند. سرزمین موضوع جدایی طلبی اساساً برخلاف سرزمین تحت استعمار، از سرزمین دولت اداره کننده جدا نیست؛ پس جدایی طلبی همیشه با تمامیت ارضی منافات دارد (فلسفی؛ ۱۳۹۲: ۱۶).

از ابتدای شناسایی اصل حق تعیین سرنوشت در حقوق بین الملل ضرورت هماهنگی این اصل با تمامیت ارضی دولت‌ها محرز بود (Cassese, op.cit, pp. 112-114)؛ اما پس از پایان جنگ سرد و به دنبال تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی، باوجود بی تأثیر بودن استناد به اصل حق تعیین سرنوشت در این روی داده‌ها، جنبش‌های جدایی خواهی در سرتاسر جهان نیرومندتر گردیدند (Nanda. V.p, www.Tamilnation.org; ۲۰۱۴).

این جنبش‌ها برای مشروعیت بخشیدن به اهداف خود به اصل حق تعیین سرنوشت متوسل شدند و به دنبال این موضوع، جهان شاهد درگیری‌های خون‌باری توسط گروه‌های جدایی خواه بود؛ نمونه این جنبش‌ها نهضت جدایی خواهی در چین روسیه بود که اقدامات خشونت بار جدایی خواهان چینی و پاسخ خشونت بارتر دولت روسیه را به همراه داشت، چنین وضعیت‌هایی با واکنش جامعه بین المللی روبه رو گردید.

در تقریرات درس استاد دکتر فلسفی در مورد تفاوت بین جدایی و انحلال آمده است: «حق جدایی یا همان جدایی به معنای انشعاب بخشی از سرزمین دولت موجود است به صورتی که آن دولت همچنان به حیات خود ادامه بدهد؛ پس این با انحلال (فروپاشی) فرق می‌کند. انحلال زمانی مصداق دارد که دولت موجود به چند دولت تجزیه شود» (فلسفی؛ ۱۳۹۲: ۱۸).

به دنبال تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و درحالی که جنبش‌های جدایی خواهی در سرتاسر جهان درصدد تقویت خود بودند، در سال ۱۹۹۳ کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین با صدور اعلامیه‌یی بر ممنوعیت هر نوع تجزیه طلبی و جدایی خواهی تأکید می‌نماید.

در پاراگراف ۱ مکرر از قسمت دوم این اعلامیه ضمن برشمردن اهمیت اجرای حق تعیین سرنوشت و بیان این که محرومیت از این حق، نقض حقوق بشر است، تصریح می‌گردد:

«حق تعیین سرنوشت نایستی به عنوان مجوز یا مشوقی برای هر عملی که منجر به تجزیه یا تهدید کل یا جزئی از تمامیت ارضی یا وحدت سیاسی کشورهای دارای حاکمیت و مستقل که طبق اصل حقوق مساوی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها امور خود را در دست دارند و بدین ترتیب دارای دولتی هستند که نماینده کل مردم متعلق به آن سرزمین و بدون تبعیض از هر نوع باشد تلقی گردد» (مرکز مطالعات حقوق بشر؛ ۱۵۰). موضوع تعهد دولت‌ها به دوری از هر نوع تبعیض و این که دولت باید نماینده کل مردم متعلق به سرزمینش باشد یک تعهد دولت نسبت به اجرای اصل حق تعیین سرنوشت است. با این وجود در صورت پشت کردن دولت‌ها نسبت به این اصل نیز مجوزی برای جدایی‌خواهی و آسیب رساندن به تمامیت ارضی وجود ندارد. البته اعلامیه کنفرانس جهانی حقوق بشر وین نسبت به این موضوع ساکت است؛ ولی در سایر منابع دلایلی برای تأیید نظر بیان شده موجود هست.

در توصیه کلی شماره ۲۱ کمیته منع هر نوع تبعیض نژادی، صادر شده به تاریخ ۲۳ آگوست ۱۹۹۶ بر این موضوع تأکید می‌گردد که این کمیته هیچ‌گونه حقی را برای اعلام یک‌جانبه تجزیه و جدایی از یک دولت به رسمیت نمی‌شناسد.

ماده ۸ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی مصوب ۱۹۹۸ نیز پس از برشمردن مصادیق جنایات جنگی و تأکید بر ممنوعیت این مصادیق و مجازات مرتکبان آن‌ها بر این مطلب تأکید می‌کند که دولت‌ها حق دارند تا با تمام وسایل قانونی از وحدت و تمامیت ارضی کشور خود دفاع نمایند (آل حبیب؛ ۱۳۷۹: ۵۴۶). به بیانی دیگر، از این ماده برمی‌آید که دولت‌ها حق دارند ولو با اعمال زور هر نوع حرکت جدایی خواهانه را سرکوب کنند. به شرط این که به جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و نسل‌کشی که اقداماتی غیرقانونی هستند، متوسل نگردند. فراتر از این با نگاهی به قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد در مورد کوزوو این موضوع محرز می‌گردد که شورای امنیت حتی در وضعیتی مانند کوزوو که نقض فاحش حقوق بشر نیز صورت گرفته بود، بر اهمیت حفظ تمامیت ارضی تأکید می‌نماید.

در چنین وضعیتی نیز گرچه شورای امنیت اقدامات کشورهای عضو پیمان ناتو را برای جلوگیری از نقض فاحش حقوق بشر در کوزوو ممنوع نمی‌کند؛ ولی تصریح می‌دارد که این اقدامات بایستی با رعایت تمامیت ارضی یوگسلاوی صورت بگیرد (۱۹۹۸ sep ۲۳، Res/۱۱۹۹).
برای ممنوعیت تجزیه‌طلبی و جدایی‌خواهی دلایلی دارد که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

بند اول: احترام به اصول سنتی حقوق بین‌الملل

یکی از اصول سنتی حقوق بین‌الملل، اصل احترام به تمامیت ارضی است. بسیاری از اسناد بین‌المللی و همچنین رویه دیوان دادگستری بین‌المللی بر حمایت از تمامیت ارضی کشورها تأکید می‌کنند (ICJ Reports, ۱۷۷۸, p. ۳۶). اهمیت اصل تمامیت ارضی در حقوق بین‌الملل تا بدان جا می‌رسد که هرگونه اقدامی علیه آن به استناد هیچ اصلی مشروعیت نداشته و این اصل به‌طور عام در حقوق بین‌الملل پذیرفته شده است. البته می‌توان گفت که اصل حق تعیین سرنوشت نیز اهمیت به سزایی دارد و با توجه به

قدرت روزافزون این اصل بایستی موضوع احترام به اصل تمامیت ارضی نیز با اصل حق تعیین سرنوشت سازگار گردد؛ به بیان دیگر باید به درخواست گروه‌های جدایی‌خواه نیز توجه شود؛ زیرا خواست‌های انسانی مهم‌تر از مسائل اعتباری هم‌چون چارچوب‌ها و مرزها است.

در برابر چنین دیدگاه‌هایی این پاسخ ارائه شده است که توجه به ادعاهای تجزیه طلبانه مترادف بی‌اعتنایی به اصول سنتی نظم بین‌المللی هم؛ چون: تمامیت ارضی، حاکمیت دولت‌ها و حتی اصلی همانند ممنوعیت مداخله امور داخل دولت‌ها است؛ در نتیجه هرگونه توجه به تقاضاهای جدایی‌خواهانه به معنای تجدید نظر در چارچوب روابط بین‌الملل و مبانی آن، یعنی اصول حاکم بر حقوق بین‌الملل معاصر خواهد بود. موضوعی که جهان را با خطر بی‌قاعده شدن مواجه می‌کند که پیامد این بی‌قاعدگی نیز بیش از همه حقوق انسان‌ها را در معرض تهدید قرار می‌دهد؛ بنابراین توجه به خواست‌های یک گروه خاص نه تنها در راستای تضمین حقوق انسان‌ها نیست؛ بلکه این موضوع را در ابعادی وسیع و جهان‌شمول متزلزل می‌سازد؛ زیرا اهمیت قائل گردیدن برای چنین خواست‌هایی به معنای بی‌اعتباری دستاوردهای حقوق بین‌الملل است که با مرارت زیاد حاصل شده‌اند. بی‌اعتباری این اصول حمایت‌های بین‌المللی نسبت به دولت‌های ضعیف را کاهش داده و سرنوشت و آینده آن‌ها را بیش از هر چیز ملعبه دست قدرت‌های بزرگ خواهد ساخت.

بند دوم: مغایرت جدایی‌خواهی با اهداف اصل حق تعیین سرنوشت

در عمل ثابت شده است که جنبش‌های جدایی‌خواه در صورت وجود پشتیبانی خارجی احتمال دارد تا به موفقیت دست یابند؛ نمونه واضح چنین جنبش‌هایی استقلال طلبی پاکستان شرقی بود که با حمایت دولت هند به تشکیل دولت بنگلادش انجامید؛ اما در مقابل جنبش‌های جدایی‌خواهانه‌یی هم چون کبک کانادا، چین روسیه، تایلند، سریلانکا و بسیاری جنبش‌های دیگر به دلیل عدم پشتیبانی خارجی با شکست روبه‌رو گردیدند؛ بنابراین جنبش‌های جدایی‌خواهی بیش‌تر عاملی برای دولت‌های بزرگ جهت فشار بیش‌تر به دولت‌های ضعیف‌تر بوده‌اند. چنین وضعیتی نه تنها در جهت عملی‌گردیدن اصل حق تعیین سرنوشت نیست؛ بلکه پایه‌های بنیادین این اصل را که به معنای حق مردم یک سرزمین برای استقلال سیاسی اجتماعی و اقتصادی است زیر سؤال می‌برد.

بند سوم: مغایرت جدایی‌خواهی با اهداف منشور ملل متحد

اهداف اصلی منشور ملل متحد که در سایر موازین حقوق بین‌الملل نیز تأیید شده است، افزایش صلح و امنیت بین‌المللی و پیشبرد احترام به حقوق بشر بوده است. اصل حق تعیین سرنوشت نیز برای تحقق چنین اهدافی مورد شناسایی قرار گرفت. در عمل نشان داده شده که تجزیه کشورها به عملی شدن اهداف یادشده نیجامیده؛ بلکه این آرمان‌ها را بیش از گذشته تضعیف کرده است. تجربه پس از پایان جنگ سرد و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی و یوگسلاوی همراه با بروز جنگ‌های داخلی و تضعیف صلح و امنیت بود و خون‌ریزی‌های بسیار زیاد و نقض فاحش و گسترده حقوق بشر را نیز به دنبال داشت (ممتازو رنجبریان؛ ۱۳۸۴: ۲۰۶-۲۱۸)؛ در نتیجه باید گفت که جدایی‌خواهی نه تنها به تحقق اصل تعیین سرنوشت کمک

نمی‌کند؛ بلکه آرمانه منشور ملل متحد را نیز به خطر می‌اندازد. تفسیری که کمیته منع تبعیض از پیامدهای ناگوار جدایی‌خواهی ارائه داده مطالبی را که بیان شد تأیید می‌کند. کمیته منع تبعیض در توصیه کلی شماره ۲۱ خود مورخ آگوست ۱۹۹۶ در این باره تصریح می‌دارد:

«کمیته حقی برای اعلام یک‌جانبه تجزیه و جدایی از یک دولت شناسایی نمی‌کند و اعلام می‌نماید که تجزیه دولت برای پشتیبانی از حقوق بشر و حفظ صلح و امنیت نه تنها مفید نیست؛ بلکه این امر زیان‌بار و مخرب است».

بند چهارم: جدایی‌خواهی و افزایش بی‌نظمی در جامعه بین‌المللی

همان‌گونه که پیش از این بیان شد مشروعیت‌دادن به جنبش‌های جدایی‌خواهان موجب زیر سؤال رفتن چارچوب‌های روابط بین‌الملل و اصول حاکم بر حقوق بین‌الملل خواهد گردید. این امر خود بی‌نظمی‌های بسیار زیادی را به دنبال دارد؛ ولی حتی اگر از این موضوع نیز صرف‌نظر کرد و فرض را بر این گرفت که جنبش‌های جدایی‌خواهی نیز می‌توانند بدون آسیب زدن به حقوق بین‌الملل به موفقیت دست یابند این موضوع غیر قابل انکار است که جدایی‌خواهی همراه با تشنج، ناامنی و نقض حقوق بشر است و از این دیدگاه نیز به افزایش بی‌نظمی در جهان می‌انجامد؛ اما گذشته از این موضوع، ایجاد دولت‌های جدید بر اساس هر گروه قومی - ملی به پیدایش جهان نوین منجر می‌گردد که شاید از هزاران دولت تشکیل گردد. جامعه‌یی با این تعداد دولت که بدون شک بیش‌تر آن‌ها نیز دولت‌های کوچک خواهند بود، بسیار غیر قابل کنترل بوده و بی‌نظمی‌های بسیار زیادی را به همراه دارد. کلیتون ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا در فاصله سال‌های (۱۹۹۲-۲۰۰۰) در سال ۱۹۹۹ در سخنرانی بسیار دقیق به این موضوع اشاره کرده و بی‌نظمی‌های ناشی از کوچک‌شدن دولت‌ها را یادآور می‌گردد. کلیتون در این باره ابراز می‌دارد:

«اگر هر گروه قومی و نژادی و مذهبی که در بخشی از یک سرزمین زندگی می‌نماید که دیگر اقوام در آن به سر نمی‌برند به یک ملت مستقل تبدیل گردند، ما باید ۸۰۰ کشور در جهان داشته باشیم و در آن صورت داشتن اقتصاد کارآمد یا سیاست جهانی فعال بسیار مشکل می‌گردد» (Nanda, (V.p. www.Tamilnation.org; ۲۰۱۴).

افزون بر مواردی که به آن اشاره شد، باید از یک دلیل مهم دیگر نیز برای این‌که از دیدگاه حقوق بین‌الملل ممنوعیت تجزیه‌طلبی مورد تأکید قرار گرفته هم نام برد. این دلیل، تشویق دولت‌ها برای احترام هر چه بیش‌تر به موازین حقوق بشری است. در صورتی‌که دولت‌ها از این بیم داشته باشند که در صورت تن‌دردادن به قواعد حقوق بشری تمامیت ارضی آن‌ها مورد تهدید قرار می‌گیرد، بدون شک از این قواعد دوری می‌جویند. برعکس این موضوع نیز صادق است بدین معنا که هرگاه دولت‌ها از حاکمیت و حفظ تمامیت ارضی خود اطمینان داشته باشند، با اشتیاق بیش‌تری موازین حقوق بشری را پذیرفته و آن را اجرا می‌نمایند (بهمنی قاجار؛ ۱۳۸۸: ۸۳).

نتیجه گیری

اصل حق تعیین سرنوشت یک اصل با پیشینه تاریخی است که پس از تصویب منشور ملل متحد و دو میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی از ارزش حقوقی نیز برخوردار گردید. این اصل در عصر قبل از منشور یک اصل و معیار حقوقی و به عنوان بخشی از حقوق بین الملل تلقی نمی شد؛ اما با تأسیس سازمان ملل متحد و تصویب منشور و درج آن در بند (۲) ماده (۱) منشور نخستین شالوده های تأسیس حقوقی خود را پی ریزی و با اتکا بر آن روند تکاملی خود را آغاز کرد و در بسیاری از اسناد و متون معتبر و مهم بین المللی مورد تأکید واقع شد که از آن جمله می توان به قطعنامه های ۱۵۱۴، ۱۵۴۱ و میثاق های بین المللی راجع به حقوق بشر، قطعنامه تعریف تجاوز ۱۹۷۴، اعلامیه اصول ۱۹۷۰ و بیانیه هلسینکی و ... اشاره کرد.

این اصل هم اکنون دارای ویژگی های سیاسی، حقوقی و اقتصادی است و در دو جنبه خارجی و داخلی نیز می تواند اعمال شود. بعد داخلی اصل تعیین سرنوشت نیز، به معنای مشارکت در امور مملکت و حق اظهار نظر در امور سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه است. در مورد گروه های موجود در سرزمین نیز، حق تعیین سرنوشت به حق بر حفظ هویت گروهی تعبیر می شود و حق تعیین سرنوشت در عرصه بین المللی گویای برابری حاکمیت ملت ها، استقلال ملت ها، آزادی ملت ها و ... می باشد.

آن چه در این تحقیق بر آن رسیدیم این که اصل حق تعیین سرنوشت در حال حاضر از موضوع تعیین سرنوشت برای مردم سرزمین های اشغالی و مستعمره فراتر رفته و به معنای حق مردم هر سرزمین مستقلی برای انتخاب سرنوشت سیاسی و اقتصادی شان است و در این میان گروه های ملی، قومی یا مذهبی در درون یک کشور حقی برای جدایی خواهی و ایجاد یک دولت مستقل ندارند؛ اما این موضوع نمی تواند بدین گونه تفسیر گردد که این گروه ها نمی توانند از حق تعیین سرنوشت بهره مند گردند؛ بلکه آن ها افزون بر این که قادر هستند در کنار سایر مردم سرزمین شان حق تعیین سرنوشت خود را از طریق گزینش یک دولت دموکراتیک و مشارکت در اداره امور آن اعمال نمایند از حقوق ویژه ای نیز برخوردار هستند. از جمله این حقوق می توان به حق حفظ فرهنگ، سهم داشتن از ثروت ملی و ایفای نقش در دولت متبوع و حق انجام فعالیت هایی برای حفظ هویت گروهی شان در چارچوب قانون اساسی اشاره کرد.

دولت ها نیز با وجود این که دارای حق حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت خود هستند؛ ولی در برابر این حق دارای تکالیفی اند. این تکالیف عبارت اند از: احترام به حق مردم یک سرزمین برای انتخاب سرنوشت خود و رعایت حقی که آن ها برای بهره مند شدن از منابع طبیعی سرزمین خود در جهت منافع شان دارند؛ در نتیجه حقوق بین الملل ضمن مردود دانستن معادل انگاری تجزیه طلبی با حق تعیین سرنوشت، حتی در شناسایی دولت های تجزیه شده یوگسلاوی و شوروی سابق، از لفظ فروپاشی یا انحلال استفاده کرده است نه تجزیه طلبی. جامعه بین الملل بیم دارد که شناسایی حق جدایی باعث به هم ریختن نظم بین المللی و بروز آشوب و هرج و مرج گردد؛ بنابراین در حقوق بین الملل هیچ نوع شناسایی برای جدایی طلبی یک جانبه صورت نگرفته است، گروه های قومی و اقلیت ها نمی توانند با استناد به حقوق بین الملل به طور یک جانبه خواستار

جدایی شوند. حق تعیین سرنوشت در داخل یک دولت به معنی مشارکت گروه‌ها و مردم در نظام سیاسی با احترام به تمامیت ارضی آن معنی می‌دهد، حتی اگر درخواست برای استقلال مستقل و قوی باشد، این تنها حق دولت مرکزی است که چگونه به این درخواست پاسخ دهد. در جامعه بین‌المللی از ۱۹۴۵ سابقه ندارد که پاره‌یی از سرزمین یک دولت مستقل و حاکم، قصد جدایی داشته باشد و سازمان ملل بر آن صحنه گذاشته باشد.

سرچشمه‌ها

الف: کتاب‌ها و مقالات فارسی

۱. آل حبیب، اسحاق. (۱۳۷۹). **دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران**. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
 ۲. بهمنی قاجار، محمدعلی. (۱۳۸۸). «چگونگی اعمال حق تعیین سرنوشت، مجاز نبودن جدایی خواهی». تهران: مجله سیاسی-اقتصادی. شماره ۲۶۲-۲۶۱.
 ۳. سیفی، سیدجمال. (۱۳۷۴). «تحولات مفهوم حاکمیت دولت‌ها در پرتو اصل تعیین سرنوشت». تهران: مجله تحقیقات حقوقی. شماره ۱۵.
 ۴. شبرنگ، محمد. (۱۳۸۲). **منشور سازمان ملل متحد (انگلیسی به فارسی) به انضمام اعلامیه جهانی حقوق بشر**. تهران: دانشور.
 ۵. ضیایی بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۸۴). **حقوق بین‌الملل عمومی**. چاپ اول. تهران: گنج دانش.
 ۶. فلسفی، هدایت الله. (۱۳۷۰). «روش‌های شناخت حقوق بین‌الملل». تهران: مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه بهشتی. شماره ۹.
 ۷. _____ (۱۳۹۰). **صلح جاویدان و حکومت قانون**. چاپ اول. تهران: فرهنگ نشر نو.
 ۸. _____ (۱۳۹۲). **تقریرات درس روش‌شناسی**. تهران: دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.
 ۹. مرکز مطالعات حقوق بشر. (۱۳۸۲). «گزیده‌یی از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر». تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
 ۱۰. ممتاز، جمشید و امیرحسین رنجبریان. (۱۳۸۴). **حقوق بین‌الملل بشردوستانه (مخاصات مسلحانه داخلی)**. چاپ اول. تهران: میزان.
- ب: کتاب‌ها و مقالات انگلیسی

۱. Archibugi Daniele, **A critical analysis of the self – determination of peoples**: (www.tamilnation.org; 2014/2/12)

2. Cassese. Antoni, **self – determination of peoples. A legal reappraisal**, Cambridge university
3. Franck Thomas, Higgins Rosalyn, pellet Alain, N. shaw Melcolm Tomuschat Christian, **the territorial integrity of Quebec in the event of the attainment of Sovereignty** (www.tamilnation.org/self-determination/country-studies/quebec/quebes2a.htm; 2014/6/23)
4. Nanda. v. p, **Self- Determination as an International Law Concept: A Major Challeng in the Post – colod War era**.www.Tamilnation.org; 2014/4/20
5. suksi. mark, **constitutional options for self – setetermination. what really works,preoented at options for kosovos final status: A policy conference, un Association of America**, Rome, 12 -14 des. 1999/ cited on: (www.tamilnation.org; 2014/3/25)
- 6.www.eslahnews.com; 2014/2/19

ج: اسناد

- 1.Declaration on the Rights of Persons Belouging to National or Ethnic, Religious or Linguistic Minorities, General Assembly resolution 47/135, annex, 47 un, Gaor, supplement no. 49/210, un, Doc. A/47/49. 1993.
- 2.Icj Reports, 1995
- 3.Icj Reports, 2004
4. S/ Res /1199. 23sep 1998,s/ Res /1160, 31 March 1998, s/ Res/ 1203/ 24 oct 19998, s/ Res/ 1239. 14 May 1999; S/Res/1244, 10Junary 1999.